مجله علمی پژوهش درعلوم انسانی ومطالعات اجتماعی، شماره ۱۶ ، تابستان ۱۳۹۸، ص ۱۵۲-۱۳۲
http://www.jhss.ir

جمع آوری واژه های آباده ای

مجله علمی پژوهش در علوم انسانی ومطالعات اجتماعی (سال پنجم)
شماره ۱۶/ تابستان ۱۳۹۸ / ص ۱۵۲-۱۳۲

دکتر محمدرضا تقیه[۱]، هادی فرخی[۲]
[۱] - استادیاروعضو هیات‌علمی دانشگاه آزاد اسلامی واحداقلید
[۲]- دانشجوی‌دکتری‌زبان و ادبیات‌فارسی واحداقلید

چکیده:

آباده شهری در استان فارس و مرکز شهرستان آباده است. گویش مردم آباده از گروه زبان‌های فارسی میانهٔ جنوب غربی‌است. لهجه مردم آباده، لهجه‌ای خاص از زبان فارسی‌است که بابرخی از واژه ها در گویش شهرهای اطراف‌همچون اقلید،خرمبید، بوانات و ابرکوه مشترک است. به عنوان مثال به جای گویشِ معیار بلند شدن، ((وَخیزیدَن/væxizidæn/)) را به کارمی برند و یا به جای گویشِ معیارِ، تو رفتی ((رفتیک/ræftɪk /))را به کار می‌برند با بررسی واژه‌های مورد استعمال در آباده می‌توان استنباط کرد که بسیاری از واژه های مورد استفاده درگویش مردم آباده فارسی سَره‌است.مطالعه پیرامون این دست از واژه ها صرف نظر از آشنایی با فرهنگ عامیانه مردم آن منطقه شاید بتواند برای جایگزینی واژه های بیگانه تاثیرگذار باشد

واژه‌های کلیدی: واژه های اصیل آباده ای،گویش مردم آباده

مقدمه:

یکی از بهترین راهها در به دست آوردن واژه های فراموش شده فارسی اصیل که پیشتر در بین اقوام و قبیله ها و ساکنان برخی از مناطق کشور ما به کار برده می‌شده و اکنون جای خود را به واژه های بیگانه سپرده است تحقیق و بررسی و جمع آوری لغاتی‌ست که در بین برخی از گویش ها وجود داشته و دارد.با پیشرفت علوم و بوجود آمدن برخی از ابزارها نام های بیگانه در بین واژه های ما وارد می‌شوند و رفته رفته با نفوذ این لغات و اصطلاحات زبان ما که یکی از زبان های غنی و شیرین است فراموش خواهد شد.پژوهش درمیان زبان های زنده دنیا و چگونگی تعصب ایشان به زبان خویش و راه ندادن واژه‌ای بیگانه به واژگان زبانی خود باید ما را برآن بدارد تا همت عالی خود را در راه پاسداشت زبانی مصروف داریم که هنوز واژه های زربفتش به زیبایی همچون خور تابان بر سر درب سازمان ملل متحد می‌درخشد.آن قدر که ما ایرانیان به ایرانی بودن خود می‌بالیم و با فرهنگ خویش فخر فروشی می‌کنیم آیا زبان ما در فرهنگ ما نقش آفرین نیست؟با اندکی تامل در باب درک دُرِّدَری این گوهر گرانبها می‌توان دریافت که در این مسیر ما خود کم کوشی نموده‌ایم وراه به جولان واژه های متعدد بیگانه داده‌ایم ما همان‌طور که در راه علوم سعی بر پیشرفت داشته در این مقال نیز باید متعصبانه عمل‌کرده و راه را با انتخاب زیبای نام های اصیل و شیرین پارسی بر واژه های بیگانه ببندیم.شیوه نامه هایی که در انتخاب و جایگزینی واژه‌ها در فرهنگستان زبان و ادب پارسی وجود دارد باید بازبینی شوند و از متخصصان بیشتری در این راه مهم و تاثیر گذار می‌بایست استفاده نمود .یکی از راههایی که می‌تواند به بازیابی واژه های ازبین رفته اصیل پارسی کمک به سزایی نماید ترغیب دانشجویان و محققان به بررسی و جمع آوری واژه های محلی و بومی منطقه ای است.نگارنده به عنوان معلم در واحد های دانشگاهی تحقیق و پژوهش را فقط و فقط انتخاب چند واژهٔ بیگانه و معادل سازی آن به فارسی می‌دانست و در این راه تاکید می‌نمود و لغات و اصطلاحات را به فرهنگستان به نام دانشجو ثبت و ضبط می‌کرد تا شاید انگیزه ای در راه حفظ اصالت زبان شیرین پارسی ایجاد شود.

پاسداشت زبان پارسی که امروزه هزاران هزار تن در جهان به آن سخن می‌گویند، اندیشه نوینی نیست و به سده‌های پیشتر باز می‌گردد. تطور و دگرگونی زبان علت های بیشماری دارد که خارج از این مقال است اما بی تردید رها سازی زبان و بی توجهی به ورود لغات و اصطلاحات بیگانه توسط متخصصین زبان فارسی راه را در به فراموشی سپردن آن بطور حتم در آینده ای نه چندان دور هموار و هموار تر می‌سازد.

ورود لغات قوم غالب بر قوم و زبان مغلوب و نیزواژه های دینی که با دین و آیین مذهبی همراه زبان می‌شوند شاید بتواند توجیهی هرچند غیر قابل قبول را به دنبال داشته باشد اما دلیل بر بی توجهی به ورود و به کار گیری دیگر واژه های نفوذی نخواهد بود.

در این پژوهش واژه هایی گرد آوری شده‌است که از قرن های بسیار دور تا کنون هنوز در گویش مردم آباده و توابع رایج است و بیانگر آیین و رسوم مردم این شهرستان در دوران باستان است.تعدادی از این واژه ها مربوط به زمان هخامنشی و برخی مربوط به پهلوی کهن و پهلوی ساسانی است.

پیشینه پژوهش:

گرچه تعدادی از نویسندگان و پژوهشگران همچون زنده یاد دکتر جمشید صداقت کیش و مرحوم ایاز شهریاری به واژه های آباده ای که قرابت با زبان فارسی باستان داشته، اشاره کرده و آثاری را نیز تالیف نموده‌اند، اما در این راستا با مراجعه به تعدادی از افراد سالمندکه

با لهجهٔ اصیل آباده‌ای تکلم می‌کردند طی چند روز هم‌نشینی و سخن‌گفتن با ایشان لغات و اصطلاحات زیر جمع آوری گردید و واژه هایی جمع آوری شد که دربین آثار یاد شده ذکر نشده بود.تدقیق در جمع آوری واژه های اصیل فارسی در هر گویشی که باشدحتی اگربه دست آمدن یک واژه را به همراه داشته باشد بسیار دارای اهمیت است بر همین اساس با مطالعه پیرامون واژه های موجود و تحقیق میدانی کلیه واژه هایی که در عصرحاضر مورد توجه واقع شد با ذکرگویش معیار و فونتیک واژه جمع آوری شد.گرچه درکتاب واژه های اصیل آباده تالیف مرحوم ایاز شهریاری واژه‌های آباده‌ای ذکر شده اما تعدادی از واژه‌ها در این کتاب نیامده ودیگر آنکه واژه‌ها به صورت لیست گونه آورده نشده‌است.یکی از مواردی که در این اثر بسیار چشمگیر است واژه‌هایی است که عنوان گیاه و یا دارویی گیاهی است محدود به منطقه و در دیگر مکان ها شناخته شده نیست.اعتقاد در این خصوص بر آنست تا واژه هایی بازیابی شوند که پارسی اصیل باشد و امروز جایگزینی دیگر داشته باشند.واژه- ای چون أنگدان که در ذیل صفحه ۱۰۸ کتاب قدمت آباده گیاهی دانسته است خودرو که در دشت ها و کرانه های آباده می‌روید،صرف نظر از پارسی بودن آن چون نام گیاهی‌است که محدود به آباده است شاید نتواند آن‌طور که مورد نظر ماست در به‌گزینی واژه‌ها و هدف کلی ما تاثیرگذار باشد لذا سعی برآن شد تا واژه های عام را در این پژوهش مورد نظر قرار دهیم.

به عنوانِ مثال در گویش آباده واژهٔ «اُو» به معنی آب به کار برده‌می‌شود که در گویش بِه‌دینان نیز آورده‌شده است.(شهریاری،۱۳۸۳،۴۷)همچنین در کتابنامهٔ فرهنگ ایران صفحهٔ۹۶ و نیز در برهان قاطع و در فرهنگ نظام و در کتاب پازند و در کتاب ماتیکان عیناً ذکر شده است.شاید یکی از بهترین راهکارهای مقابله با ورود لغات و اصطلاحات بیگانه پس از معادل سازی فرهنگستان زبان و ادبیات فارسی جمع آوری لغات و اصطلاحات عامیانه و گویش های محلی است که بخصوص در مناطقی به کار برده می‌شود گه گویش آن منطقه به فارسی نزدیکتر است.برهمین اساس ترغیب دانشجویان و علاقه مندان به پژوهش در واژه شناسی و انتخاب و جایگزینی واژه های بیگانه بسیار حائز اهمیت و ستودنی است.

ردیف	گویش	فونتیک	گویش معیار /مطابقت واژه درلغت نامه
1	آپیشه	Apesheh	**صدای عطسه**/اپیشه: (أَ ش ِ) (ص مر.) بی کار. (فرهنگ فارسی معین).
2	آخی	Akhy	**برای بیان ترحم و اظهار دلسوزی**/یافت نشد .
3	آدین گُلُوو	Adengolow	**الاکلنگ**/یافت نشد.
4	آراشت	arasht	آرایش/درگویش مازنی به معنی نفرین مضبوط است.
5	آراویرا	arawera	آرایش و پیرایش/یافت نشد.
6	آرت	art	آرد/در گویش مازنی عینا به همین معناکاربرد دارد.
7	آرمون	Armuon	آرزو/در گویش مازنی عینا به همین معناکاربرد دارد.
8	آرمه	arme	ویار/در گویش شیرازی عینا به همین معناکاربرد دارد.
9	آسِک	asek	آسیاب دستی/مصغر آس
10	آسی یُو	asyu	آسیاب/یافت نشد.
11	آش بلک	Ash balk	آش رشته/یافت نشد.
13	آفتوو زرد	aftuzard	نزدیک غروب/یافت نشد.
14	آلپیسه	Alpiseh	دو رنگ بودن چیزی/یافت نشد.
15	آلِشی	aleshe	اشتباهی/یافت نشد.
12	آلغیضوک	alghizook	آلبالو/یافت نشد.
16	آماخته	Amakhteh	عادت/یافت نشد.
17	آنگه دادن	Angeh dadan	عرعر الاغ/یافت نشد.
18	آواجی	avage	خواهر در گویش بختیاری عینا به همین معناکاربرد دارد.
19	آبسکی	abaski	از بس/یافت نشد.
20	اُخت شدن	Okhtshodan	جور شدن/(اُ) [ع .] (اِ.) ۱ - خواهر، همشیره . ۲ - مانند، مثل ، قرین .
21	اَخُوِه	akhoveh	خمیازه/یافت نشد.

ردیف	گویش	فونتیک	گویش معیار /مطابقت واژه درلغت نامه
۲۲	اَخ تُف	akhtof	خلط و آب دهان/بلغمی که از گلو با آواز بدهن آرند و بیرون اندازند. آب دهان . خیو. بصاق. بزاق .لغت نامه دهخدا
۲۳	اُرچینه	orchine	پله/یافت نشد.
۲۴	اُرُسی	orosi	پای پوش،کفش/ [اُ رُ] (اِ) کفش . پاپوش . چَموش . قسمی کفش پاشنه دار. نوعی از کفش که از چرم دوزند. لغت نامه دهخدا
۲۵	اُرُشت	oroosht	آروغ/یافت نشد.
۲۶	اُردُلوک	ordolook	بوته خشک/یافت نشد.
۲۷	اُریف	orif	کج/ مورب . کج . قناس. لغت نامه دهخدا
۲۸	اُسخون چاغال	Oskhun chaghal	لاغر/یافت نشد.
۲۹	اِسدَن	asadan	**گرفتن-خریدن**/استدن/**'estadan/دریافت کردن؛ گرفتن.** فرهنگ فارسی عمید
۳۰	اَسناتُولُوک	asnatulook	یک مقدار کم/یافت نشد
۳۱	اِسنَبرُوک	Asnaberook	عقرب/یافت نشد
۳۲	اَسه	Ase	هسته میوه/یافت نشد
۳۳	اِشبیل	ashbil	خاری که پشت مهره می بندند/یافت نشد
۳۴	اِشکَرِه	ashkareh	سنگ سخت/یافت نشد
۳۵	اَطفار	atfar	ادا/داخل کردن سوار پای خود را زیر بغل دست اسب ، و آن عیب است مر سوار را. (از منتهی الارب).
۳۶	اِقزه	eghzeh	این قدر/یافت نشد
۳۷	اُقه	ogha	قی کردن/یافت نشد
۳۸	اَکف رفتن	Akaf raftan	از بین رفتن/(کَ) [ع .] (اِ.) سطح داخلی دست یا پا که تقریباً گود است . ج . کفوف. لغت نامه دهخدا
۳۹	اِگ دِی	Egday	زیاد/یافت نشد.
۴۰	اَل	al	اهل/(ص .) شایسته ، سزاوار لغت نامه دهخدا .
۴۱	اَلاخون وَلاخُون	alakhunvalakhoon	آواره و سرگردان/یافت نشد.
۴۲	اَلدَنگ	aldang	نادان/بلندبالا و نادان . احمق با قدی دراز. شخص دراز و سبک عقل . کلمه ایست تحقیر را بیشتر برای مرد بلندقد. لغت نامه دهخدا .

ردیف	گویش	فونتیک	گویش معیار
۴۳	الله	alah	گردنبند/یافت نشد
۴۴	اَلم	alom	ارزن/یافت نشد.
۴۵	اَلوو	aluow	آتش/یافت نشد.
۴۶	اِلوار	Elwar	چوب برش داده شده/تخته چوبی مسطح و صاف و دراز و ستبر. (ناظم الاطباء).
۴۷	اَلِنگاز	alengaz	معطل/یافت نشد.
۴۸	النگ دینگو	Alang dingo	الاکلنگ/یافت نشد.
۴۹	اِمکِش	amkesh	این دفعه/یافت نشد.
۵۰	اِمرو	amro	امروز/یافت نشد.
۵۱	اَندَری	andare	دوبرادر از یک پدر و دو مادر/یافت نشد.
۵۲	اندی	andi	گل اندود/ماده‌ای مثل کاهگل، گچ، یا سیمان که روی بام یا دیوار مالیده شود .فرهنگ فارسی عمید.
۵۳	اَنِک	anek	مسخره/یافت نشد.
۵۴	اَنگُل	angol	انگشت/انگل . [اَ گ ُ] (اِ) انگشت. لغت نامه دهخدا.
۵۵	اُو	ov	آب/یافت نشد.
۵۶	اُوادونی	ovadoni	آبادانی/یافت نشد.
۵۷	اُواز	Owaz	آواز/یافت نشد.
۵۸	اُوری	ouri	پَرکَنی/یافت نشد.
۵۹	اُوزیرکا	Ouzerka	زیرک/یافت نشد.
۶۰	اُوِس	Owes	آبستن/یافت نشد.
۶۱	اُوزرتو	ouzertou	آبکی وشّل/یافت نشد.
۶۲	اُوزیپو	ouzipo	آبکی/یافت نشد.
۶۳	اُوسار	ousar	افسار/یافت نشد.

ردیف	گویش	فونتیک	گویش معیار
۶۴	اُوسَر	Usar	آن طرف/یافت نشد.
۶۵	اُوسی	Ousi	ابزاری برای باد دادن کاه/یافت نشد.
۶۶	اُوشوو	ousho	حیاط/یافت نشد
۶۷	اُوگردون	uogardoon	آبگردان/یافت نشد.
۶۸	اُولاری	Uolari	آبله رو/یافت نشد.
۶۹	اُوله پیلوک	Oule pilok	آبله مرغان/یافت نشد.
۷۰	اُولَمبُو	oulambou	نرم و آبکی/یافت نشد.
۷۱	اُومالی	oumali	آبیاری/یافت نشد.
۷۲	اُوّوازُونده	ouvazonde	آب پس داده/یافت نشد.
۷۳	ایرُوی	Erovi	اینطوری/یافت نشد.
۷۴	ایسَر	Esar	این طرف/یافت نشد.
۷۵	ایشوم	aishoom	چادر عشایری/سیاه چادر، واژه نامه آزاد.
۷۶	ایکبیر	ekber	زشت و بد هیبت/ایکِبیری (ikbiri):در گویش گنابادی یعنی زشت،ویکی واژه
۷۷	اینوکه	inukeh	این چیز کوچک/یافت نشد.
۷۸	اَیُور	Auor	نوعی موش/یافت نشد.
۷۹	باد وفیس	Badofiss	تکبر/تکبر.غرور. افاده . (فرهنگ فارسی معین).
۸۰	بارتُ بورت	Bartobourt	تکبر/در تداول عامه به معنی هارت و هورت . رجوع به هارت و هورت شود. لغت نامه دهخدا.
۸۱	بارگُو	Bargoo	سدی که برای بستن آب می بستند/یافت نشد.
۸۲	بارنِه	barneh	بانگ الاغ و استر و گاو/یافت نشد.
۸۳	بالخونه	Balkhoneh	بالاخانه/یافت نشد.
۸۴	بِتِنگ بِتِنگ	Beteng beteng	بالا پایین پریدن/یافت نشد.

ردیف	گویش	فونتیک	گویش معیار
۸۵	بَچ	Bach	محل کندو زدن زنبور/یافت نشد.
۸۶	بَچوکِ	Bechokeh	بچه کوچک/یافت نشد.
۸۷	بِخالوش	Bekhalosh	به خیالش/یافت نشد.
۸۸	بِخالُوم	Bekhalom	به خیالم/یافت نشد.
۸۹	بِخُوبُر	Bakhobor	حقه باز/(بُ خُ. بُ) (ص .) حقه باز، بدکار. لغت نامه دهخدا.
۹۰	بَدبَرو	badbaru	زود رنج و حساس/یافت نشد.
۹۱	بُر	boor	تعداد و واحد شمارش گله/یافت نشد.
۹۲	بِربِرّ	berber	خیره شدن/یافت نشد.
۹۳	بِرِشتِه	Bereshteh	گندم بو داده/بِ رِ تِ) (ص مف .) ۱ - بریان شده . ۲ - تف داده ، بو داده . ۳ - پخته.
۹۴	بِشت	Besht	باران/یافت نشد.
۹۵	بَشن و بال	Bashn obal	هیکل/(بَ) (اِ.) ۱ - قد و قامت . ۲ - بدن ، تن . ۳ - سینه ، بَر. لغت نامه دهخدا.
۹۶	بَغُور	Baghor	قورباغه/یافت نشد.
۹۷	بُغوری شده	Boghure shodeh	کور شده/یافت نشد.
۹۸	بُق	Bugh	اخم/ ترشروئی، اخم،دَم ،بخار لهجه و گویش تهرانی.
۹۹	بِلالِه	Belaleh	بیچاره/بلالۀ. [ب َ ل َ] (ع مص) مبتلی شدن به چیزی و درآویختن بدان. (از منتهی الارب).
۱۰۰	بَمبُو	bambu	پُمپ دستی/بمبو. [ب َ] (اِ) میلی که به خیک روغن فرو کنند و بدان دانند که روغن نیک یا بد است . (یادداشت مرحوم دهخدا).
۱۰۱	بِنج	beng	زنبور/یافت نشد.
۱۰۲	بِنج زردوک	Bengzardok	زنبورزرد/یافت نشد.
۱۰۳	بِنج کافر	Bengkafar	زنبورقرمز/یافت نشد.
۱۰۴	بَندیل	Bandel	آویزان/(بَ) (اِ.) (عا.) ۱ - وسیله و بار سفر. ۲ - واحد شمارش ورق فلزی لغت نامه دهخدا.
۱۰۵	بُوار	Bovar	باور/یافت نشد.
ردیف	**گویش**	**فونتیک**	**گویش معیار**
۱۰۶	بُوش دادن	Buosh dadan	درخشیدن/ کرّ و فر. ۲ - خودنمایی ، خودآرایی. لغت نامه دهخدا.
۱۰۷	بِلُو	Belo	بگذار/یافت نشد
۱۰۸	بُولُونی	Boluny	دَبِه پلاستیکی/کوزه سفالی دهان گشاد،خم یا ظرف کوچک برای ترشی.لهجه و گویش تهرانی

۱۰۹	بُوُو	buvo	بابا/یافت نشد.
۱۱۰	بی بِسار	Bebasar	بی سرپرست، زن شوهر مرده/یافت نشد.
۱۱۱	بی بُو و تُو	Bebu o to	کسی که حیله و تزویر ندارد/یافت نشد.
۱۱۲	بیجه	begeh	بچه نامشروع/یافت نشد.
۱۱۳	بی خو	Be kho	بود که... /یافت نشد.
۱۱۴	بی دَسپارِه	Bedaspareh	بی عُرضه/یافت نشد.
۱۱۵	بی شیریق	Besheregh	بی نظم/یافت نشد.
۱۱۶	بیل بیلوک	bilbilook	استخوان کتف/یافت نشد.
۱۱۷	بیله	Faleh	تعداد زیاد/طبله و خریطه عطار. پیله . (برهان قاطع)
۱۱۸	بُیی	boee	بازو/یافت نشد.
۱۱۹	بی یُویک	biyuoek	بیایید/یافت نشد.
۱۲۰	پاتیل شدن	Patel shodan	طفیلی شدن/پاتیل شدن ; در تداول عوام ، خفتن و بی خبری بعلت مستی و سکر. لغت نامه دهخدا.
۱۲۱	پاپی	papea	اصرار /یافت نشد.
۱۲۲	پاچِله کردن	Pachalekardan	چیزی رابا پا له کردن/یافت نشد.
۱۲۳	پا کنِه	Pakeneh	محلی در دیوار که برای جای پا کنده شده است./ آنجایی از تون که گلخن تاب ایستد تیز کردن آتش را. لغت نامه دهخدا.
۱۲۴	پاکوله	pakole	جایی برای بالا رفتن/یافت نشد.
۱۲۵	پاییدن	Paeedan	مراقب چیزی بودن/یافت نشد.
۱۲۶	پِت پِتُوک	petpetok	پچ پچ/یافت نشد.

ردیف	گویش	فونتیک	گویش معیار
۱۲۷	پِتور	Petuor	بهم ریخته و نا منظم/یافت نشد.
۱۲۸	پَچَل	Pachal	کثیف/۱. کثیف؛ پلید.۲. کسی که تن و لباس خود را همیشه چرک و کثیف نگاه دارد.فرهنگ فارسی عمید
۱۲۹	پچِر	pecher	سمج شدن/یافت نشد.
۱۳۰	پَخشوُکه	Pakhshowkeh	پشه : در اوستا مَخشی بوده ← مَخشیکا ← پَخشه.
۱۳۱	پَخشه کورِک	Pakhshekorek	پَشه ریز/درلهجه و گویش دزفولی :مگس.
۱۳۲	پَخمه	Pakhmeh	کودن/ درلهجه و گویش تهرانی:ناچالاک،آدم بی عرضه.
۱۳۳	پرپیتال	parpital	پرکندن مرغ یا بهم ریختگی سر و صورت/یافت نشد.
۱۳۴	پرپِروک	perperok	چیزی که به دور خود بچرخد./ درلهجه و گویش بختیاری و اصفهانی:پروانه.
۱۳۵	پرتِو	pertow	پرتاب/یافت نشد.
۱۳۶	پُرسه	porse	مجلس ختم/ پرسه . پ ُ س َ / س ِ] (اِمص) پرسیدن و احوال برگرفتن و بعیادت بیمار رفتن باشد. (برهان)
۱۳۷	پَستو	pastoo	اتاق انباری/ (پَ) (اِمر.) اطاق کوچکی که در پشت اتاق دیگری بسازند و اشیاء و لوازم خانه را در آن نهند. فرهنگ فارسی معین.
۱۳۸	پَسین	pasen	عصر/ (صفت نسبی، منسوب به پس) [پهلوی: pasīn] ‹پسینه› ۱. آخرین. ۲. (اسم) وقت بین عصر و مغرب. ۳. [مقابلِ پیشین] بعد از دیگری؛ عقب‌تر. ۴. (اسم) عصر. فرهنگ فارسی عمید.
۱۳۹	پشم وپُت	Pashm o put	مو و پشم بز/ (اِ.) ۱ - پشم نرمی که از بن موی بز روید و آن را به شانه برآورند و از آن شال بافند؛ بز پشم ، بزوشم ، کرک ، کلک . ۲ - کرک های ریز درهم تافتهٔ سطح بشرهٔ بعضی گیاهان ، کرک ها و الیاف نرم سطح بعضی اندام های گیاهی ؛ پرز، هر چیز نرم . فرهنگ فارسی معین.
۱۴۰	پشنگه آب	Pashangeh ab	پاشش آب با دست/ (پَ شَ گِ) (اِ.) قطره ، چکه .فرهنگ فارسی معین.
۱۴۱	پَکُوشار	pakowshaar	بلدرچین /یافت نشد.
۱۴۲	پَل پَلُو	Palpalu	جهیدن پلک چشم/یافت نشد.
۱۴۳	پِلتُون	Peltoun	وشگون/یافت نشد.
۱۴۴	پنجِرُوک	Penjeruk	وشگون/یافت نشد.
۱۴۵	پُوز	Puz	اطراف دهان/گرداگرد دهان جانوران چهارپا؛ بتفوز؛ بتپوز.فرهنگ فارسی عمید
۱۴۶	پوسون	Posun	لباس پشمی/یافت نشد.
۱۴۷	پُوگ	poug	جوانه زدن گل گیاه و انگور/یافت نشد.

ردیف	گویش	فونتیک	گویش معیار
۱۴۸	پیرپَتول	Pir patul	پیر و ناتوان/یافت نشد.
۱۴۹	پیریشتوک	Pereshtook	پرستو/یافت نشد.
۱۵۰	پیریشنه	pereshneh	اتسه/یافت نشد.
۱۵۱	پیسمون	Pismoon	کَپَک/یافت نشد.
۱۵۲	پیلتِه	Peleteh	فتیله (چراغ) /پیلته .]ت َ / ت ِ] (اِ) تلفظی از فتیله . فتیله در تداول عامه. لغت نامه دهخدا.
۱۵۳	تابُری	tabori	میان بُر/یافت نشد.
۱۵۴	تاپو	Tapu	خمره ذخیرا آرد/ظرف سفالی بزرگ که در آن غله یا آرد بریزند؛ خمره. فرهنگ فارسی عمید.
۱۵۵	تاق	Tagh	سقف/در گویش بختیاری نیز به همین معنا استعمال می شود.
۱۵۶	تالِه	taleh	بوته خربزه و هندوانه/یافت نشد.
۱۵۷	تریشنه	tereshneh	تکه ای از یک چیز که در اثر ضربه می شکند واز اصل جدا می شود./ یافت نشد.
۱۵۸	تِک تِکوک	Tek tek ook	نام پرنده ای با آواز تِک تِک/یافت نشد.
۱۵۹	تَکَرون	takaroon	ته دیگ پلو را می گویند./یافت نشد.
۱۶۰	تِقَر	teghar	تگرگ/یافت نشد.
۱۶۱	تِلِنگِک	telengek	بشکن/یافت نشد.
۱۶۲	تُمون	tomun	تنبان/درلهجه و گویش بختیاری به معنی شلوارِ گشادِ مردانه ودرلهجه مازنی به معنی تنبان مظبوط است.
۱۶۳	تَنیر	Taner	تَنور/در گویش بختیاری به همین صورت مضبوط است.
۱۶۴	تُنبیدَن	tonbedan	فرو ریختن/فروریختن بنا.فرهنگ فارسی عمید.
۱۶۵	تنخا	Tankha	تحفه/درلهجه و گویش مازنی-دریافت مقدار پول پیش بینی شده برای انجام کاری - تاوان –بها.
۱۶۶	توره	Tureh	روباه/شغال، تنها من و یک شهر پر از خصم و تو با من / شیری و یکی دشت پر از روبه و توره (قطران: رشیدی: توره).فرهنگ فارسی عمید.
۱۶۷	تُورِه بُردِه	Turehbordeh	ناقلا/یافت نشد.
۱۶۸	تولُکی	tuolaki	نشاءگیاه/(اسم) (کشاورزی) نشا کردن برنج. فرهنگ فارسی عمید
ردیف	گویش	فونتیک	گویش معیار
۱۶۹	تیت	tit	توت/در گویش بختیاری به همین معنا به کار می رود.

۱۷۰	تیپا	Tepa	لگد/ ضربه‌ای که با سرپنجهٔ پا به چیزی بزنند؛ تُک پا؛ اردنگی. فرهنگ فارسی عمید.
۱۷۱	تیسکی	tiski	لگد/یافت نشد.
۱۷۲	جِرنگ	gereng	صدا/صدای به هم خوردن دو چیز فلزی، چینی، یا بلوری. فرهنگ فارسی عمید.
۱۷۳	جوغَن	Joghan	وسیله کوبیدن گوشت و غلات/ جواز؛ هاون سنگی.
۱۷۴	جوق	Jugh	جوی/یافت نشد.
۱۷۵	جَندَم	gandam	جهنم/در گویش مازنی به همین معنا استعمال می شود.
۱۷۶	چَپُل زدن	chapozadan	دست زدن/یافت نشد.
۱۷۷	چِرکور	charkur	کثیف وآلوده/یافت نشد.
۱۷۸	چِزِک	Chezek	باقیمانده دُنبه گوسفند پس از آب شدن/یافت نشد.
۱۷۹	چَقَل	chaghal	نوچ/یافت نشد.
۱۸۰	چِکِنه	chekeneh	چسبناک/یافت نشد.
۱۸۱	چِمری	chemri	حباب شیشه ای دور چراغ های الکلی و نفتی/در لهجه دزفولی به همین معنا به کار می رود.
۱۸۲	چِنگ	Cheng	نوک/ چ ِ] (اِ) منقار جانوران . (جهانگیری). منقار مرغان . (برهان) (آنندراج) (ناظم الاطباء) (لغت محلی شوشتر خطی). منقار مرغان . و آن را شند نیز نامند. (شرفنامه منیری).
۱۸۳	چوغور	choghur	گنجشک/یافت نشد.
۱۸۴	چُوق	Chugh	چوب/(اِ) چوب . لغت نامه دهخدا.
۱۸۵	چُوله	Chuleh	خارپشت/ چوله .]ل َ / ل ِ] (اِ) جانوری است که خارهای دو رنگ دارد و چون قصد او کنند خود را جمع کند وحرکت دهد. آن خارها مانند تیر پران شوند و بهرجا رسند فروروند و مجروح کنند و آن را اسغر، اسغرنه و سغرنه و اسکرنه و سکرنه وتشی خوانند. (آنندراج) (انجمن آرا). در جنوب ایران خارپشت را گویند. (فرهنگ نظام)
۱۸۶	چیرزُوک	Chirzok	جوجه یکروزه/یافت نشد.
۱۸۷	چینه	chineh	دیوار/دیوار گلی ، هر طبقه از دیوار گلی. لغت نامه دهخدا.
۱۸۸	حال واری	Halwary	همانند حالا/یافت نشد.
ردیف	**واژه**	**فونتیک**	**گویش معیار**
۱۸۹	خاجیجک	khajijak	جوجه تیغی/یافت نشد.
۱۹۰	خاشکی	khashki	کاشکی/یافت نشد.
۱۹۱	خاکیشتر	khakishtar	خاکستر/یافت نشد.
۱۹۲	خُرُوسُوک	Khorusuk	سوسک/یافت نشد.

۱۹۳	خُفتُوک	Khoftuk	بختک افتادن در خواب/بختک:خفتک . خفتو. خفتوک . خفج . خفجا. خفرنج . خورخجیون . (برهان).
۱۹۴	خُل کردن	Khol kardan	پنهان کردن چیزی خوراکی زیر خاکستر باقی مانده از آتش که هنوز داغ است.ترکیب خاک و خل از همین واژه ماخوذ است.
۱۹۵	خِنج	khenj	پنجه کشیدن/پنجول انداختن، به معنی خراشیدن پوست دیگری با ناخن در مناطق جنوب فارس نیزمورد استفاده است.
۱۹۶	خِنِشتی	Kheneshyi	زبر/یافت نشد.
۱۹۷	دابیز	dabiz	الک/یافت نشد.
۱۹۸	دِدِ	dede	خواهر/یافت نشد.
۱۹۹	دِدِسِه	dedese	ظرف فلزی مخصوص شیر و مایعات/یافت نشد.
۲۰۰	دسنماز	dasnamaz	وضو/درلهجه و گویش بختیاری: دست نماز، وضو.
۲۰۱	دُشبُل	Doshbol	غده/دشبل . [دُ بِ] (اِ مرکب) گره هایی را گویند که در میان گوشت و پوست آدمی و حیوانات دیگر میباشد و به عربی غدد خوانند. (برهان)
۲۰۲	دوشاب	Dushab	شیره انگور/دوشاب . (اِ مرکب) شیره انگور. (ناظم الاطباء).
۲۰۳	دَفَر کردن	dafarkardan	اثر کردن/به این معنی در جایی یافت نشد.
۲۰۴	دَق	dagh	زُمُخت/به این معنی در جایی یافت نشد.
۲۰۵	دُک خوردن	Dok khordan	تکان خوردن/به این معنی در جایی یافت نشد.
۲۰۶	دَلَنگ وُ دُلونگ	Dalang o dulong	سروصدا/دلنگ دلنگ . [دَ لَ دَ لَ] (اِ صوت) آواز زنگهای بزرگ . (یادداشت مرحوم دهخدا). اسم صوت است و برای بازنمودن صدای زنگ و ناقوس و درای اشتران و مانند آن بکار می آید. (از فرهنگ لغات عامیانه).
۲۰۷	دَلِه	Daleh	ظرف فلزی چهار گوش/(~) (اِ.) ظرفی مانند کوزه ، دبه . فرهنگ فارسی معین.
۲۰۸	دَم پَلی	dampali	پهلو/یافت نشد.
۲۰۹	دُومن دُو	domando	خودنمایی کردن/یافت نشد.
۲۱۰	دُنب دُنبی	Donbdonby	زودرنج/یافت نشد.

ردیف	گویش	فونتیک	گویش معیار
۲۱۱	دَنگ	dang	ناگهانی/[دَ] (اِ صوت) صدایی که از بر هم خوردن دو سنگ یا دو چوب برآید. (از فرهنگ جهانگیری) (از غیاث) (برهان).
۲۱۲	دُو کُند زانی	dokondzany	دو سر زانو/یافت نشد.
۲۱۳	دُودُنبُوک	Dodonbook	حشره گوش خیزک/یافت نشد.
۲۱۴	دُولابچه	Dulabcheh	پارچ آب خوری/دولابچه .]چَ / چِ] (اِ مصغر) دولاب کوچک و گنجینه و مخزن کوچک . (ناظم الاطباء).
۲۱۵	دُولچه	Dulcheh	پارچ آب خوری/]چَ/چِ] (اِ مصغر) دول کوچک . (ناظم الاطباء).

۲۱۶	دولَق	dulagh	گرد و خاک/یافت نشد.
۲۱۷	دُول	Duol	وسیله ای برای بالا آوردن آب از چاه با جنس لاستیک دست ساز/(اِ) برج دلو. (فرهنگ جهانگیری) (از انجمن آرا) (از آنندراج).
۲۱۸	دومادون	dumadun	سوراخ تهویه هوای تنور/یافت نشد.
۲۱۹	دید کردن	Did kardan	دود کردن/یافت نشد.
۲۲۰	دیرچِه	Dercheh	دریچه/یافت نشد.
۲۲۰	دیشو	dishow	دیشب/یافت نشد.
۲۲۱	دیلَخ	dilakh	گرد و غبار/درلهجه و گویش بختیاری به معنی دود و آتش آمده است.
۲۲۲	رسبون	resbun	ریسمان/یافت نشد.
۲۲۳	رُودار	rodar	پیاپی/یافت نشد.
۲۲۴	ریزُولُوک	Rezulook	ریزه/یافت نشد.
۲۲۵	زانی	zani	زانو/یافت نشد.
۲۲۶	زید	zeed	زود/یافت نشد.
۲۲۷	سَخل	sakhl	استخر/یافت نشد.
۲۲۸	سَرچین	Sarchin	آنچه از بافته شدن قالی پس از پایان یک رج چیده شود/یافت نشد.
۲۲۹	سَرمو	Sarmu	سرما/یافت نشد.
۲۳۰	سُک	Sok	اذیت/(سُ) (اِ.)چوبی نوک تیز که با آن چارپایان را برانند. فرهنگ فارسی معین

ردیف	واژه	فونتیک	گویش معیار
۲۳۱	سِگرمه	segarmeh	اخم/(س گ ِ مِ) (اِ.) (عا.) ۱ - خطوط پیشانی . ۲ - اَخم. فرهنگ فارسی معین
۲۳۲	سوجول بوجول	sojulbujoul	جستجو/یافت نشد.
۲۳۳	سُوم	suom	سرما/یافت نشد.
۲۳۴	سِه بَرک	sebarek	کفش باغ کنی/یافت نشد.
۲۳۵	سِه کُنج	sekong	گوشه/(اسم) ‹سه‌کنجه، سه‌کنجی› [عامیانه] گوشه؛ زاویه. فرهنگ فارسی عمید.
۲۳۶	سیلاخ	selakh	سوراخ/در گویش بختیاری نیز به همین معنا مضبوط است.
۲۳۷	شاپیل	Shapil	تکه ای از گره چوب تنه درخت/یافت نشد.
۲۳۸	شَلَم شُوربُو	shalamshorbo	بهم ریخته/[ش َ ل َ] (اِ مرکب) (اصطلاح عامیانه) شلم شوروا .لغت نامه دهخدا.
۲۳۹	شِلِنگ تخته	Shalangtakhteh	قدم بلند/]ش َ ل َ / ش ِ ل ِ / ل َ ت َ ت َ / ت ِ] (اِ مرکب) (اصطلاح ورزشی) قسمی از مشق کشتی گیری . (ناظم الاطباء).
۲۴۰	شَمال	Shamal	باد/[ش َ / ش ِ] (ع اِ) بادی که از جانب دیار ثمود وزد، او ما استقبلک عن یمینک و انت مستقبل القبلهٔ، یا آنکه مابین مطلع شمس و بنات نعش وزد و این صحیح است یا آنکه از مطلع بنات نعش تا جای سقوط نسر طائر. و شمال هم اسم باشد و هم صفت و به شب کمتر وزد و در آن لغات است . ج ، شمالات و شمائل (علی غیر قیاس). (منتهی الارب). بادی که از طرف قطب و بنات النعش وزد. (آنندراج) (از برهان) (غیاث اللغات) (از ناظم الاطباء).
۲۴۱	شُو	Show	شب/(شُ یا شَ) (اِ.) شب ، لیل . فرهنگ فارسی معین.
۲۴۲	شوردنگ	shordang	بیهوده/یافت نشد.
۲۴۳	شیتیرَک	shitirak	استفراغ/یافت نشد.
۲۴۴	شیرپِلا	shirpela	پارچه ای برای صاف کردن شیر و ساختن پنیر/یافت نشد.
۲۴۵	شیشه بُبُلُو	Shishe bobolo	نازک نارنجی و حساس/یافت نشد.
۲۴۶	شیلیت أُوو	Shilitow	خیس آب/یافت نشد.
۲۴۷	صَبُ	sabo	فردا/یافت نشد.
۲۴۸	عاریس	ares	عروس/یافت نشد.
۲۴۹	غُطُو	ghotow	شنا/یافت نشد.
۲۵۰	غُلاغ	gholagh	کلاغ/ درلهجه و گویش تهرانی: کلاغ سیاه.
۲۵۱	قُدُوو	Ghodow	داغ/درلهجه و گویش بختیاری: غذایی که کاملاً بسوزد.

ردیف	واژه	فونتیک	گویش معیار
۲۵۲	قِزقزُوک	Ghzghzuok	سرگین گردان/یافت نشد.
۲۵۳	قَلبیل	Ghalbil	سَرَند/یافت نشد.
۲۵۴	قِلنجُوک	Ghalangok	زاغچه/یافت نشد.
۲۵۵	قِلنگ	Ghalang	ران و دوپا/در گویش بختیاری نیز به همین معنامورد استفاده قرار می گیرد.
۲۵۶	قُمپُز	Ghompoz	تکبر/ [ق ُ پ ُ] (اِ) در تداول ، دعوای بی دلیل . فخر و مباهات بی مورد. بالیدن نابجا- قمپز درکردن ؛ دعاوی دروغین کردن. لغت‌نامه دهخدا.
۲۵۷	کالات کالات	kalatkalat	کِش کِش/یافت نشد.
۲۵۸	کُتَک	kotak	ابزاری چوبی برای کوبیدن لباس ها در هنگام شستن/یافت نشد.
۲۵۹	کت کِتی	ketketi	خم شدن و راه رفتن/یافت نشد.
۲۶۰	کُجی	Koge	شیئی برای دور کردن چشم زخم/یافت نشد.
۲۶۱	کُچه	kocheh	چانه/کچه . [ک ُچ ْ چ َ] (اِ) ذقن . زنخ . چانه . فک اسفل . (یادداشت مؤلف ازلغت محلی شوشتر نسخه خطی). و رجوع به کَچَه شود. لغت‌نامه دهخدا.
۲۶۲	کُدرو	Koderou	خورجین استر/یافت نشد.
۲۶۳	کُدی	kode	کدو/یافت نشد.
۲۶۴	کَرتی	Karte	قطه بندی زمین زراعی با اندازه منظم/یافت نشد.
۲۶۵	کیزه	Kezeh	کوزه/در گویش های بختیاری ،دزفولی و مازنی نیز به همین معنا مضبوط است.
۲۶۶	کَفتَر	kaftar	کبوتر/ [ک َ ت َ] (اِ) کبوتر را گویند وبه عربی حمام خوانند. (برهان)
۲۶۷	کَلفه	Kalfe	کاموای نپیچیده/در گویش مازنی به همین معنا مضبوط است.
۲۶۸	کَلفه شدن	Kalfe shodan	کلافه شدن/در گویش مازنی به همین معنا مضبوط است.
۲۶۹	کَل گوشی	kalgushi	کَرگوشی/یافت نشد.
۲۷۰	کِلنجُوک	Kelenjuk	انگشت کوچک پا/یافت نشد.
۲۷۱	کِلندُون	kelendon	محل استقرارقفل در های قدیمی/یافت نشد.
۲۷۲	کُلّه	kole	آشیانه/(کِ لَّ) [ع . کلۀ] (اِ.) روپوش ، پشه بند، سایبان ، ج . کِلَل فرهنگ فارسی معین.
۲۷۳	کُم	Com	شکم/یافت نشد.

ردیف	واژه	فونتیک	گویش معیار
۲۷۴	کُماجدون	komagdun	قابلمه/ در گویش تهرانی :ظرف پخت نان کماج زیر آتش،ظرف کماج،قابلمه مسی در دار
۲۷۵	کَمُولُوک	Kamoulook	کم/یافت نشد.
۲۷۶	کُنده	Kondeh	تکه ای از باقیمانده درخت/(کُ دِ) (اِ.) ۱ - چوب ستبری که بر پای مجرمان و اسیران می بستند. ۲ - هیزم ، هیمه . ۳ - قسمت پایین درخت . ۴ - یکی از فنون کُشتی . فرهنگ فارسی معین.
۲۷۷	کُواره	Kowareh	خشک/ [کُ رَ / رِ] (اِ) ظرف سفالین . (برهان) (آنندراج).
۲۷۸	کُوچی	Cuchi	دور شو/یافت نشد.
۲۷۹	کوروزوک	kuruzuk	ناراحت و چمپاتمه زده/یافت نشد.
۲۸۰	کورمِنج	Koormenj	لوچ/یافت نشد.
۲۸۱	کُوگ	kug	کبک/یافت نشد.
۲۸۲	کُووگ	koug	کبک/یافت نشد.
۲۸۳	کیچه	Kecheh	کوچه/کوی +چه[چ َ / چ ِ] (اِ مصغر) کوچه را گویند. (فرهنگ جهانگیری). کوچه است که راه تنگ باشد. (برهان) (آنندراج).
۲۸۴	گادوشه	gadoshe	گلدان/یافت نشد.
۲۸۵	گَرمو	Garmu	گرما/یافت نشد.
۲۸۶	گِرَن	Geran	گِرِه/یافت نشد.
۲۸۷	گُه تُرُونُوک	guhtorunouk	سرگین گردان. .در اوستا گوتُوَرِتَ بوده ← گُه وَرتَ ← گُه تُرُونُوک
۲۸۸	گُوان	Govan	لباس بلند زنانه یک تکه/یافت نشد.
۲۸۹	گُوگ	gug	قسمت ران پا/یافت نشد.
۲۹۰	گُلُوشونی	Goloshuni	خودنمایی/یافت نشد.
۲۹۱	گُند	Gond	پُشت/ [گ ُ] (اِ) خایه باشد که به عربی خصیه خوانند. (برهان)
۲۹۲	گُندُلی	Gondoly	ریسمان به شکل توپ درآمده/ [گ ُ دُ / دِ] (ص) چیز گرد مانند گلوله . (فرهنگ نظام).
۲۹۳	لامپا	lampa	چراغ نفتی یا پیه سوز /لامپا. (اِ) (از یونانی لامپاس) قسمی چراغ . رجوع به لامپ شود.لغت نامه دهخدا
ردیف	واژه	فونتیک	گویش معیار

۲۹۴	لِرده	Lerdeh	ته مانده آبلیمو و آبغوره/ [ل ِ اَ ک َدَ] (مص مرکب) رسوب کردن شراب و سرکه و آب لیمو و جز آن . ته نشین شدن دردی شراب و غیره . لِرت افکندن . لغت‌نامه دهخدا.
۲۹۵	لَردی	Lardi	کنار /باغ لردی . [ل َ] (اِخ) نام محلی کنار راه آباده و شیراز میان سیوند و تخت طاوس. لغت نامه دهخدا.
۲۹۶	لیزلیزُوک	Lizlizuk	لیز لیزک/یافت نشد.
۲۹۷	مالمالچوک	malmalechook	مارمولک/یافت نشد.
۲۹۸	ماسِندون	masendun	جعبه چوبی بزرگ/یافت نشد.
۲۹۹	مِشاء	Mesha	شیره انگور/یافت نشد.
۳۰۰	مَشَنگ	Mashang	ساده لوح/[م َ ش َ] (ص ، اِ) دزد و راهزن . (برهان) (انجمن آرا) (غیاث) (آنندراج) (فرهنگ رشیدی) (اوبهی) (ناظم الاطباء). مشتنگ به زیادتی «تا» نیز آمده است.
۳۰۱	مُمُ	momo	مادر/ در گویش گنابادی به معنی مادر و مامان می‌باشد.
۳۰۲	مُویِه مُیده	Moyehmoydeh	مایه اعصاب خوردی/یافت نشد.
۳۰۳	نا	na	توانایی/یافت نشد.
۳۰۴	نُخُدوک	Nokhodook	تگرگ/یافت نشد.
۳۰۵	نُخطه	nokhte	نقطه/یافت نشد.
۳۰۶	نِسرِم	Neserm	نمناک/نسرم . [ن َ رَ] (اِ) جائی که آفتاب بر او نیفتد. مقناۀ. مقنوه لغت نامه دهخدا..
۳۰۷	نَخشه	nakhshe	نقشه/ [ن َ ش َ / ش ِ] (اِ) حجت . برهان . (برهان قاطع) (ناظم الاطباء).
۳۰۸	نِزم	Nezm	مِه/ [ن ِ / ن َ] (اِ) آن بخار بود که به تازی ضباب گویند. (لغت فرس اسدی ص ۳۴۳ از حاشیه برهان).
۳۰۹	نَم نَموُک	namnamok	نم نم باران/یافت نشد
۳۱۰	نُودون	Nowdun	ناودان/یافت نشد
۳۱۱	نَوَردُون	navardon	نردبان/یافت نشد
۳۱۲	نی خو	Ni kho	نیست که...../یافت نشد
۳۱۳	وادِنگ	Wadeng	تکان/یافت نشد
۳۱۴	وَخی	wakhi	برخیز/یافت نشد
۳۱۵	وَردُر	vardur	بردار/یافت نشد

ردیف	واژه	فونتیک	گویش معیار
۳۱۶	وَروُوو	Warwou	فریاد/یافت نشد.
۳۱۷	وَریو	Waryuow	نابود شده/یافت نشد.
۳۱۸	وُیسینیم	voysinem	وایسا ببینم/یافت نشد.
۳۱۹	هَچین	Hachin	به صورتی/یافت نشد.
۳۲۰	هِرتِک پِرتِکی	Hertekperteki	الکی/یافت نشد
۳۲۱	هِشتَن	Heshtan	گذاشتن/ (مص) گذاشتن . (برهان).
۳۲۲	هُلِنج تُلِنج	Holing toleng	تکان/یافت نشد.
۳۲۳	هُلواله	holwaleh	شفتالوی خشک/یافت نشد.
۳۲۴	هَمپُو	Hampoo	همراه/یافت نشد.
۳۲۵	هم درغزیدن	Hamderaghzidan	پریدن از ترس/یافت نشد.
۳۲۶	هم ریش	hamrish	باجناق/ (ص مرکب) باجناغ . هم دامن. لغت نامه دهخدا
۳۲۷	هم عاریس	Ham ares	جاری/یافت نشد.
۳۲۸	هَم کُرچیدَن	hamkorchidan	جمع شدن/لهجه و گویش بختیاری:تبخیر شدن.
۳۲۹	هَمُونه	hamone	کیسه/یافت نشد.
۳۳۰	هُوَنگ	Howang	هاون/درگویش بختیاری ،مازنی و تهرانی با تلفظ ها به همین معنا وجود دارد.
۳۳۱	یَکادَس	yakadas	پیوسته/یافت نشد.
۳۳۲	یِه قُوار	Yeghowar	اندکی/یافت نشد.
۳۳۳	یه هوو	yehoo	ناگهان/یافت نشد.

نتیجه گیری:

زبان فارسی به عنوان زبان ادبیات از شیوایی و گیرایی خاصی برخوردار است اما پاسداشت ارزش‌های فرهنگی بومی و محلی و حفظ این میراث گرانسنگ می‌طلبد تا در کنار زبان فارسی به گویش‌های محلی نیز اهمیت بیشتر داده شود و برای احیای آن تلاش دوچندان انجام گیرد بر این اساس و برای زنده کردن و تطبیق دادن برخی واژه های فراموش شده با واژه های بیگانه می بایست نسبت به جمع آوری گویش های محلی بخصوص گویش هایی که نزدیک به فارسی باستان است اقدام و تحقیق نمود.در طی پژوهش های میدانی انجام گرفته تعداد۳۳۳واژهٔ آباده‌ای جمع‌آوری شد.

فهرست‌منابع

۱)امیری،زارعی،عاطفه،مریم،۱۳۹۳،بررسی واج شناختی گویش آباده ای،فصلنامه ادبیات و زبان های محلی ایران زمین،۱-۲۵

۲) پادشا،محمد،فرهنگ آنندراج،۱۳۳۵،تهران.

۳) خلف تبریزی،محمد حسین،۱۳۳۵،برهان قاطع،امیرکبیر.

۴) داعی‌الاسلام، محمدعلی، ۱۳۰۵، فرهنگ نظام .حیدرآباد دکن.

۵) دهخدا،علی اکبر،۱۳۵۸،لغت نامه،تهران.

۶) رامپوری، محمد غیاث‌الدین بن جلال‌الدین، غیاث‌اللغات،۱۲۴۲،تهران.

۷) شهریاری،ایاز، ۱۳۸۳، قدمت آباده، انتشارات اندیشه آور.

۸) صداقت کیش،جمشید،۱۳۶۰،بازی های محلی آباده،تهران،جمشید صداقت کیش.

۹)صفی پوری شیرازی، عبدالرحیم بن عبدالکریم، منتهی الارب فی لغه العرب، ۱۳۹۰، دانشگاه تهران.

۱۰)عمید،حسن،فرهنگ عمید،۱۳۸۹،تهران ،راه رشد.

۱۱) مدنی تتوی،ملاعبدالرشید،فرهنگ رشیدی،۱۸۷۲م،کلکته.

۱۲)معین، محمد،۱۳۵۱،فرهنگ معین،امیرکبیر.

۱۳)نفیسی، علی‌اکبر ،فرهنگ ناظم‌الاطبا، تهران،خیام.

۱۴) ویکی پدیا،دانشنامه آزاد،www.fa.wikipedia.org،۲۳ آوریل ۲۰۱۹.